

نقش مکمل سرمایه‌گذاری در نظام بیمه‌ای

تجربه نظام‌های رفاه‌نشان می‌دهد حق بیمه به‌تنهایی پاسخگوی تعهدات نیست؛ سرمایه‌گذاری هدفمند و حرفه‌ای می‌تواند نقش مکمل و تعدیل‌کننده در برابر نوسانات اقتصادی و جمعیتی ایفا کند



پایداری صندوق‌های بازنشستگی در اقتصادهای امروز، بیش از هر زمان دیگر به توازن میان درآمدهای بیمه‌ای و ظرفیت سرمایه‌گذاری وابسته شده است؛ توازنی که در غیاب آن، مفهوم «تأمین اجتماعی پایدار» به یک ادعای شکننده بدل می‌شود. در ادبیات مالی بیمه‌ای، حق بیمه همچنان ستون فقرات تأمین منابع صندوق‌ها به شمار می‌رود، اما تجربه جهانی نشان داده است که اتکالی صرف به این منبع، در مواجهه با تغییرات جمعیتی، نوسانات بازار کار و شوک‌های اقتصادی، کفایت لازم را ندارد. از همین رو، نقش سرمایه‌گذاری‌های هدفمند و مبتنی بر اصول اکچوئری، به‌عنوان مکملی ضروری در کنار جریان حق بیمه، اهمیت مضاعف یافته است؛ مکملی که می‌تواند در صورت مدیریت علمی، تعادل میان ورودی‌ها و تعهدات آتی را تضمین کند و از شکل‌گیری کسری‌های مزمن در صندوق‌ها جلوگیری نماید.

تعادل منابع در نظام بیمه‌ای

در منطق مالی صندوق‌های بازنشستگی، اصل بر آن است که هر واحد تعهد آتی، پشتوانه‌ای معادل در جریان‌های ورودی امروز داشته باشد. این اصل، که در قالب محاسبات اکچوئری تعریف می‌شود، نه صرفاً یک ابزار فنی بلکه چارچوبی برای بقا و تداوم نظام بیمه‌ای است. در این چارچوب، حق بیمه پرداختی بیمه‌شدگان و کارفرمایان، نخستین و مهم‌ترین منبع تأمین مالی محسوب می‌شود؛ منبعی که وزن آن در اغلب صندوق‌های بیمه‌ای، تعیین‌کننده ظرفیت ایفای تعهدات کوتاه‌مدت و بلندمدت است.

با این حال، در طراحی‌های نوین نظام رفاه اجتماعی، حق بیمه به‌تنهایی قادر به پاسخگویی به بار فزاینده تعهدات نیست. تغییر ساختار سنی جمعیت، افزایش طول دوره بازنشستگی و رشد هزینه‌های خدمات درمانی و حمایتی، فشار مضاعفی بر منابع سنتی وارد کرده است. در چنین شرایطی، سرمایه‌گذاری‌های مبتنی بر اصول علمی مدیریت دارایی، به‌عنوان ستون دوم تأمین مالی، وارد معادله پایداری صندوق‌ها می‌شود. این سرمایه‌گذاری‌ها، در صورت برخورداری از راهبری

حرفه‌ای و پرهیز از مداخله‌های غیرتخصصی، می‌توانند نقش تعدیل‌کننده در نوسانات درآمدی ایفا کنند و مانع از انباشت کسری‌های ساختاری شوند. در سطح کلان، کارکرد هم‌زمان حق بیمه و سرمایه‌گذاری، زمانی به توازن پایدار منتهی می‌شود که ضریب پشتیبانی در وضعیت قابل قبول باقی بماند و جریان منابع و مصارف از منطق بیمه‌ای تبعیت کند. در غیر این صورت، حتی بزرگ‌ترین صندوق‌های بیمه‌ای نیز با فرسایش تدریجی توان مالی مواجه خواهند شد. به همین دلیل، مسئله امروز صندوق‌ها نه صرفاً افزایش منابع، بلکه کیفیت مدیریت منابع موجود و نحوه تخصیص آن در چارچوب قواعد اکچوئری است؛ موضوعی که مستقیماً بر توان ایفای تعهدات اجتماعی و اعتماد عمومی اثر می‌گذارد.

سرمایه‌گذاری و تراز مالی

در معماری مالی صندوق‌های بازنشستگی، هرچند حق بیمه همچنان ستون اصلی تأمین منابع به شمار می‌رود، اما وزن فزاینده تعهدات بلندمدت و پیچیدگی‌های اقتصادی امروز، ضرورت بازتعریف جایگاه سرمایه‌گذاری را در این ساختار برجسته کرده است. مسئله اساسی آن است که سود حاصل از سرمایه‌گذاری‌ها باید در کدام سطح از معادله تأمین مالی قرار گیرد و تا چه اندازه می‌تواند در کنار حق بیمه، نقش جبرانی در برابر شکاف‌های ساختاری ایفا کند. این پرسش، به‌ویژه در مواجهه با دورریزکرد اصلی یعنی بنگاهداری و سهامداری، اهمیت دوچندان می‌یابد؛ جایی که انتخاب مسیر راهبردی، مستقیماً بر پایداری مالی صندوق‌ها اثرگذار است.

در دیدگاه برخی کارشناسان حوزه بیمه‌های اجتماعی، تداوم بنگاهداری در ساختار سرمایه‌گذاری صندوق‌ها با چالش‌های مدیریتی، هزینه‌های پنهان و ریسک‌های عملیاتی همراه است. در مقابل، حرکت به سمت سهامداری به‌عنوان مدلی با تمرکز بر مدیریت دارایی و کاهش درگیری‌های اجرایی، می‌تواند بازدهی سرمایه را بهینه کرده و شفافیت تصمیم‌گیری را افزایش دهد. این تغییر رویکرد، نه صرفاً یک انتخاب مالی، بلکه یک اصلاح

ریشه‌های ناترازی صندوق‌ها

یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری ناترازی در صندوق‌های بازنشستگی، برهم‌خوردن تعادل میان ورودی‌ها و خروجی‌های نظام بیمه‌ای است؛ تعادلی که مستقیماً در شاخص «نسبت پشتیبانی» یا تعداد بیمه‌پردازان به بازنشستگان منعکس می‌شود. کاهش این نسبت، به معنای افزایش فشار بر منابع محدود صندوق‌ها و تضعیف توان آن‌ها در ایفای تعهدات جاری و آتی است. بر اساس داده‌های موجود، نسبت پشتیبانی در ایران از حدود ۱۲ در سال ۱۳۶۰ که کمتر از ۴ در سال‌های اخیر کاهش یافته است؛ به این معنا که اکنون تنها چهار بیمه‌پرداز، هزینه‌های بازنشستگی یک نفر را تأمین می‌کنند. این روند، نشانه‌ای روشن از فرسایش تدریجی ظرفیت مالی صندوق‌ها و زنگ خطری برای پایداری بلندمدت آن‌ها تلقی می‌شود. در کنار این متغیر ساختاری، مجموعه‌ای از عوامل زمینه‌ای و مداخله‌گر نیز در تشدید ناترازی نقش داشته‌اند؛ از جمله شرایط اقتصادی کلان، تحریم‌ها و ضعف سیاست‌گذاری‌های بیمه‌ای. همچنین انباشت بدهی‌های دولت، انتصابات غیرتخصصی در مدیریت صندوق‌ها و ناطمینانی در فضای سرمایه‌گذاری، به‌عنوان عوامل تشدیدکننده، این وضعیت را پیچیده‌تر کرده‌اند. تغییرات جمعیتی و رشد بیکاری نیز بر فشارهای وارده افزوده است. با این حال، کارشناسان تأکید دارند که اصلاحات ساختاری، جذب بیمه‌شدگان جدید و حرکت به سمت سرمایه‌گذاری‌های کارآمد، به‌ویژه در حوزه سهامداری، می‌تواند مسیر خروج از ناترازی را هموار و پایداری صندوق‌ها را در بلندمدت تضمین کند.

وابستگی ساختاری به حق بیمه

وابستگی ساختاری صندوق‌های بیمه‌ای به حق بیمه‌های وصولی از بیمه‌شدگان و کارفرمایان، در شرایط فعلی به سطحی رسیده که حدود ۸۰ تا ۹۰ درصد کل منابع درآمدی این نهادها را تشکیل می‌دهد. چنین ترکیبی از منابع، اگرچه در ظاهر بیانگر کارکرد کلاسیک نظام‌های بیمه اجتماعی است، اما در عمل نوعی شکنندگی مالی ایجاد می‌کند که تاب‌آوری صندوق‌ها را در برابر شوک‌های اقتصادی به‌شدت کاهش می‌دهد. در این ساختار، سهم سود حاصل از سرمایه‌گذاری‌ها همچنان محدود و حاشیه‌ای باقی مانده و امکان ایفای نقش تعدیل‌گر در برابر نوسانات درآمدی را از دست داده است.

این وابستگی سنگین به حق بیمه، در شرایطی مسئله‌سازتر می‌شود که بازار کار بارزود، کاهش اشتغال یا افت فعالیت بنگاه‌های اقتصادی مواجه شود. هرگونه اختلال در جریان تولید و اشتغال، به‌طور مستقیم ورودی منابع صندوق‌ها را هدف قرار می‌دهد و توان آنها را در تأمین تعهدات بلندمدت و کوتاه‌مدت محدود می‌سازد. از سوی دیگر، هم‌زمانی این وضعیت با روند افزایشی تعداد بازنشستگان، رشد هزینه‌های درمانی و افزایش تعهدات جاری، فشار مضاعفی بر تراز مالی صندوق‌ها وارد می‌کند. نتیجه چنین هم‌زمانی، شکل‌گیری یک عدم تعادل پایدار در منابع و مصارف است که در صورت تداوم، به فرسایش تدریجی ظرفیت خدمات‌دهی منجر خواهد شد. برون‌رفت از وضعیت ناترازی در صندوق‌های بازنشستگی، مستلزم عبور از الگوی تک‌منبعی تأمین مالی و حرکت به‌سوی یک ساختار چندمنبعی و پایدار است. در این چارچوب، وصول حق بیمه بر مبنای مزد واقعی، نه تنها به‌عنوان پایه اصلی درآمدی باید تقویت شود، بلکه باید در کنار آن، مسیر اصلاحات ساختاری در حوزه سرمایه‌گذاری نیز به‌طور جدی دنبال گردد.

یادداشت
O P I N I O N

غلامحسین عابدی‌روش

کارشناس حوزه بیمه‌های اجتماعی

اشتغال، دستمزد و بیمه‌های اجتماعی

در ادبیات حکمرانی رفاه، پیوند میان «اشتغال» و «حقوق و دستمزد» صرفاً یک رابطه بازار کار نیست، بلکه یکی از گرّه‌های اصلی پایداری نظام بیمه‌های اجتماعی محسوب می‌شود. در ساختار ایران، تعیین حداقل دستمزد نیروی کار مشمول قانون کار عمدتاً در شورای عالی کار انجام می‌شود، اما مسئله مهم‌تر آن است که سازمان تأمین اجتماعی، با وجود اثرپذیری مستقیم از نتایج این تصمیمات، عملاً در فرآیند تصمیم‌سازی حضور نهادی مؤثر و ساختاری ندارد. این در حالی است که هر تغییر در سطح دستمزد‌ها، به‌طور مستقیم بر حجم حق بیمه‌های وصولی، تعهدات آتی و توازن منابع و مصارف این سازمان اثر می‌گذارد و آن را در مرکز پیامدهای سیاستی قرار می‌دهد.

در چنین چارچوبی، غیبت یکی از اصلی‌ترین ذی‌نفعان نظام رفاهی از میز گفت‌وگوی دستمزد، نوعی عدم توازن نهادی ایجاد کرده است. ذی‌نفعان حوزه کار، تولید و بیمه‌های اجتماعی ناگزیرند در فرایندهای تعیین مزد حضور مؤثر داشته باشند، زیرا منطق بیمه‌ای ایجاب می‌کند که «مزد واقعی» نه یک متغیر صوری، بلکه مبنای واقعی محاسبه حق بیمه و مستمری باشد. هنگامی که دستمزد‌ها به‌صورت غیرواقعی و دوگانه در اسناد مالی و بیمه‌ای ثبت می‌شوند، هم عدالت بیمه‌ای مخدوش می‌شود و هم ظرفیت مالی صندوق‌ها به تدریج فرسایش می‌یابد.

در عمل، بخشی از بنگاه‌ها برای کاهش هزینه‌های بیمه‌ای، به اعلام دستمزد‌های غیرواقعی روی می‌آورند، در حالی که در سطح مالیاتی یا پرداخت‌های واقعی، ارقام بالاتری جریان دارد. این دوگانگی، علاوه بر ایجاد اختلال در محاسبات بیمه‌ای، به شکل‌گیری پدیده فرار بیمه‌ای و تضعیف پایه‌های درآمدی سازمان تأمین اجتماعی منجر می‌شود. قانون برنامه هفتم توسعه نیز با تأکید بر هم‌راستاسازی داده‌های سازمان امور مالیاتی و تأمین اجتماعی، در پی کاهش همین شکاف نهادی است، اما اجرای مؤثر آن نیازمند اراده مشترک و نظارت یکپارچه است.

از سوی دیگر، نظام ارتقای شغلی و طبقه‌بندی مشاغل نیز باید در منطق بیمه‌ای بازتعریف شود. مهارت، تجربه و ارتقای حرفه‌ای نیروی کار نباید صرفاً در قالب سنوات اداری باقی بماند، بلکه باید در ساختار دستمزد واقعی منعکس شود تا مبنای صحیح‌تری برای محاسبه حق بیمه و مستمری شکل گیرد. هم‌زمان، در بسیاری از مشاغل صنفی، دستمزد‌های اعلامی پایین‌تر از واقعیت بازار است که این امر نیز به تضعیف منابع پایدار صندوق‌ها می‌انجامد.

حدود ۱۷ میلیون بیمه‌شده اصلی و بیش از ۱۰۴ میلیون کارگاه، ستون اصلی تأمین منابع سازمان تأمین اجتماعی را تشکیل می‌دهند و سهمی نزدیک به ۸۰ تا ۹۰ درصد از درآمد این نهاد از محل حق بیمه همین گروه تأمین می‌شود. در چنین ساختاری، هرگونه اختلال در جریان دستمزد و حق بیمه، به‌طور مستقیم پایداری مالی صندوق را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

تغییر معماری

سرمایه‌گذاری

در صندوق‌های

بازنشستگی،

تنها یک

انتخاب مالی

نیست، بلکه

ضرورتی

ساختاری برای

مهار ناترازی،

افزایش

تاب‌آوری

و تضمین

پایداری

بلندمدت نظام

بیمه‌ای کشور

است